

مرداد سیاه

احمد ذوالقدر

قاضی بازنشسته‌ی دادگستری



هرچه فریاد وطن بود؛ بزد جز وطن هیچ نبودش سخنی
تکیه بر غیر نمی‌بودش هیچ به جز این خاک نبودش وطنی

گفت: ملت به‌خدا تکیه نما
تکیه بر خویش نما، هم به‌خدا

پیشوا! از تو شد ایران نامی شیر لندن ز تو افتاد به‌دام
جام جم از تو ز غیرت لبریز ملت از دست تو می‌گیرد جام

دست در دست تو داریم به جنگ
که مگر عزّ و شرف آید چنگ

ای که بستی تو به ملت پیمان راه تو شیوه‌ی مردم‌سالاری
راه تو بستن پیمان با حق راه آزادی و مردم‌داری

راه آزادی و مردم‌خواهی
شیوه‌ات بود چه نیکو راهی

ز پی خدمت بستی تو میان خدمت خلق بود آئینت
خدمت مام وطن کردی تو ای که راه علی باشد دینت

ای تو گاندی وطن گفتی راست
تکیه بر مشرق و مغرب نه رواست

گفته‌یی تکیه به بیگانه مکن بر سر آب روان خانه مکن
خانه اندر دل ملت بنما ترک این خانه و کاشانه مکن

همه در پیش خدا یکسانیم
گر گداییم و یا خاقانیم

سهم هر مالک و زارع سازید به گه بهره برابر با هم
بستن بودجه باید گردد خرج با دخل سراسر با هم

گفته‌یی هیچ نیاور به حساب
حاصل نفت به بیلان و کتاب

ماه مرداد به پژمردن گل مست مستانه کمر بست و میان
ماه مرداد چو بادِ صرصر آمد از راه نه چون باد خزان

دست نامحرم صرصر مانند
ز گلستان وطن سرو افکند

دوست شد دشمن، با خصم قرین گشت با صرصر پیچان همراه
یار همراه که در نیمه‌ی راه شد جدا از صف ملت چون شاه

روی بر دشمن و بر ملت پشت
پشت بر ملت، غیرت را کشت

داده ترجیح عدو بر ملت غیرت و عزّ و شرف بنهادند
عهد در نیمه‌ی ره بگسستند روی بر خصم وطن آوردند

دست پیمان شکنان در کف خصم
وای من، دوست چرا در صف خصم

یار نامحرم با دشمن دون بست با صرصر پیچان پیمان
تا به‌خاک افکند از باغ وطن نه شجر بلکه یکی سرو روان

باغ خالی کند از سرو سهی
شود ایران من از سرو تهی

تا به‌خاک افکند آن سرو روان که نشان ره آزادی بود
هم نشان بود ز آزادی عشق خدمت خلق ورا شادی بود

پژمراند همه گل‌های وطن
بندد بر مام وطن دست و دهن

تا به‌خاک افکند آن سرو که او درس آزادگی آموخت مرا
نه به من بلکه به مردم آموخت و ای این سرو بیفتاد چرا؟

سرو آزاد چو بر خاک افتاد
آتشی بر دل و جان‌ها بنهاد

دیده پُر آب به‌سویش نگران نگرانم که چرا سرو افتاد؟
نگرانم که چرا مردم ما رهبر و قائد از دست بداد

لیک شورش به ابد در سر ماست
راه او شیوه‌ی او منظر ماست

سایه‌اش گستره‌ی امن و امان نام او زیور دیوان باشد
زیور دادگه عدل جهان زیور دفتر دوران باشد

بود فریاد وی اندر دیوان
وطنم، ای وطنم، ای ایران

انگلیسی‌ها در مسجد سلیمان

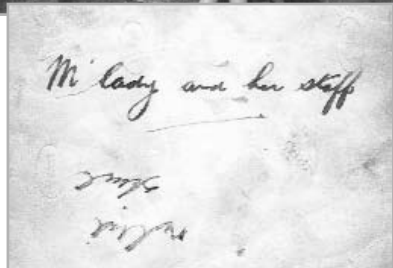
سیدمهدی دادرسی - اهواز

تصویری که پیش‌روی شماسست مربوط است به دوره‌ی فعالیت شرکت‌های نفتی انگلستان در شهر «مسجد سلیمان» و بانویی انگلیسی را نشان می‌دهد که بر روی تابلوی نشسته است. چند کارگر و یا سرکارگر بختیاری هم در پس پشت او نمودار هستند. نفر دوم از سمت راست (که با لباس سفید و کراوات به خوبی قابل تمییز می‌باشد) یکی از پرسنل شرکت نفت به نام «سیدحسین ابراهیمی» متولد ۱۲۸۲ ه.ش. است که متأسفانه چندین سال از وفات ایشان می‌گذرد.

حدوداً پنج سال پیش این عکس را یافتیم و منتهای کوشش را در حفظ آن به خرج دادم و به دفعات از پشت و روی آن تصاویر اسکن شده تهیه کردم تا عاقبت با مشاهده‌ی فراخوان ماهنامه‌ی حافظ انگیزه‌ی چاپ کردن آن در من تقویت شد و اینک در مقابل شماسست در پشت این عکس با حروف پیچی این عبارت انگلیسی نقش بسته است: My lady and her staff

(ترجمه‌ی فارسی: بانوی من و کارکنانش). لازم به تذکر است خطوطی که در زیر عبارت اصلی با رنگ سبز و آبی به چشم می‌خورد، متأسفانه به دست دارندگان عکس و به طرز ناآشایانه نگاشته شده و خوشبختانه به عبارت فوق لطمه‌ی وارد نکرده است. (با تشکر از جناب استاد «صالح حسینی» که در خواندن این عبارت مرا یاری فرمودند.)

هرچند که این تصویر چندان موضوعیت تاریخی ندارد و ممکن است نظایر چنین تصاویری، گوشه و کنار، در آلبوم‌های شخصی افراد محلی یافت شود، به گمان این حقیر، چشم‌فروستن بر کوچک‌ترین و جزئی‌ترین شواهد تاریخی، تنها گویای دور افتادگی تاریخ‌پژوه از متد علمی مطالعه‌ی تاریخ است؛ از همین رو خواهشمندم به چاپ کردن این عکس در ماهنامه‌ی وزین حافظ اقدام فرمایید.



«به عمل کار برآید به سختی نیست» شود از سعی وطن آبادان این وطن مانده ز دارا و جم است مانده از خون سیاوش جوشان

وطن این زادگه رستم و گبو

وطن آرش و کیخسرو و نیو

پیشوا نام تو نقش دل ماست نقش در سینه‌ی مردان و زنان «سعیدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز» در وطن نام تو شد جاویدان

هرچه از قدر تو گفتیم کم است

قطره کی لایق دریا و یم است

نقش بر پرچم ایران نامت پرچم؛ کز کاوه‌ی آهنگر هست پرچم؛ ای پرچم ایران عزیز ای که خورشید ترا زیور هست

بر فراز تو کشم نقش اله

نقش شمشیر علی شیرخدا

تا جهان هست و جهان داری هست پرچم کاوه به ایران باشد نقش الله کند روشن دل روشنای دل و ایمان باشد

باد ایران وطنم جاویدان

پرچمش تا به ابد پایندان

باید: نام مصدق به لوا که به ما درس وطن‌خواهی داد درس آزادی و مردم‌داری دوری از تک‌روی و استبداد

به جوانان وطن عرضه نمود

آنچه از عشق وطن در او بود

دشمن از نام مصدق در بیم او نخواهد که ببیند جاهت او بخواهد که شود نام تو محو وای بر دشمن و بر بدخواهت

شب‌پره گرچه نخواهد نورش

کی تواند که بکاهد نورش

پیشوا! ما وطن در پیش است که برد طایر روح به سما می‌برد روح تو تا خلد برین پیش مولا علی آن شیر خدا

روید از خاک تو صدها گل ناز

تربت عشق شود مهر نماز

فراخوان

در شماره‌های آینده‌ی حافظ، ویژه‌نامه‌هایی برای ابن‌سینا، ابوریحان، ابن‌یمین، مولانا، نظامی، جامی، اقبال لاهوری، ابراهیم پورداود، فریدون توللی و حسین منزوی در دست انتشار است. مقاله‌ها و اشعار خود را در این زمینه‌ها برایمان بفرستید.